

مقدمه

¹Forasmuch as many have taken in hand to set forth in order a declaration of those things which are most surely believed among us,²Even as they delivered them unto us, which from the beginning were eyewitnesses, and ministers of the word;³It seemed good to me also, having had perfect understanding of all things from the very first, to write unto thee in order, most excellent Theophilus,⁴That thou mightest know the certainty of those things, wherein thou hast been instructed.⁵There was in the days of Herod, the king of Judaea, a certain priest named Zacharias, of the course of Abia: and his wife was of the daughters of Aaron, and her name was Elisabeth.⁶And they were both righteous before God, walking in all the commandments and ordinances of the Lord blameless.⁷And they had no child, because that Elisabeth was barren, and they both were now well stricken in years.⁸And it came to pass, that while he executed the priest's office before God in the order of his course,⁹According to the custom of the priest's office, his lot was to burn incense when he went into the temple of the Lord.¹⁰And the whole multitude of the people were praying without at the time of incense.¹¹And there appeared unto him an angel of the Lord standing on the right side of the altar of incense.¹²And when Zacharias saw him, he was troubled, and fear fell upon him.¹³But the angel said unto him, Fear not, Zacharias: for thy prayer is heard; and thy wife Elisabeth shall bear thee a son, and thou shalt call his name John.¹⁴And thou shalt have joy and gladness; and many

¹از آن جهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تألیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید،²چنانچه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند،³من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز،⁴تا صحت آن کلامی را که در آن تعلیم یافته‌ای دریابی.

خبر تولد یحیی

⁵در ایام هیروودیس، پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقه ایبا بود که زن او از دختران هارون بود و ایصابات نام داشت.⁶و هر دو در حضور خدا صالح و به جمع احکام و فرایض خداوند، بی‌عیب سالک بودند.⁷و ایشان را فرزندی نبود زیرا که ایصابات نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند.

⁸و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهنات می‌کرد،⁹حسب عادت کهنات، نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده، بخور بسوزاند.¹⁰و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می‌کردند.¹¹ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بر وی ظاهر گشت.¹²چون زکریا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد.¹³فرشته بدو گفت: ای زکریا، ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجات ایصابات برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید.¹⁴و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد.¹⁵زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح‌القدس خواهد بود.¹⁶و بسیاری از بنی‌اسرائیل را به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید.¹⁷و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دل‌های پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد.¹⁸زکریا به فرشته گفت: این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجهام دیرینه سال است؟¹⁹فرشته در جواب وی گفت: من جبرائیل هستم که در حضور خدا میایستم و فرستاده شدم تا به تو

shall rejoice at his birth.¹⁵ For he shall be great in the sight of the Lord, and shall drink neither wine nor strong drink; and he shall be filled with the Holy Ghost, even from his mother's womb.¹⁶ And many of the children of Israel shall he turn to the Lord their God.¹⁷ And he shall go before him in the spirit and power of Elias, to turn the hearts of the fathers to the children, and the disobedient to the wisdom of the just; to make ready a people prepared for the Lord.¹⁸ And Zacharias said unto the angel, Whereby shall I know this? for I am an old man, and my wife well stricken in years.¹⁹ And the angel answering said unto him, I am Gabriel, that stand in the presence of God; and am sent to speak unto thee, and to shew thee these glad tidings.²⁰ And, behold, thou shalt be dumb, and not able to speak, until the day that these things shall be performed, because thou believest not my words, which shall be fulfilled in their season.²¹ And the people waited for Zacharias, and marvelled that he tarried so long in the temple.²² And when he came out, he could not speak unto them: and they perceived that he had seen a vision in the temple: for he beckoned unto them, and remained speechless.²³ And it came to pass, that, as soon as the days of his ministration were accomplished, he departed to his own house.²⁴ And after those days his wife Elisabeth conceived, and hid herself five months, saying,²⁵ Thus hath the Lord dealt with me in the days wherein he looked on me, to take away my reproach among men.²⁶ And in the sixth month the angel Gabriel was sent from God unto a city of

سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم.²⁰ و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخنهاى مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.²¹ و جماعت منتظر زکریّا می‌بودند و از طول توقّف او در قدس متعجّب شدند.²² اما چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رؤیایی دیده است. پس به سوی ایشان اشاره می‌کرد و ساکت ماند.²³ و چون ایّام خدمت او به اتمام رسید، به خانه خود رفت.²⁴ و بعد از آن روزها، زن او ایصابات حامله شده، مدّت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت،²⁵ به اینطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.

خبر تولّد عیسی

²⁶ و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد.²⁷ نزد باکره‌ای نامزد مردی مسمّی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود.²⁸ پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: سلام بر تو، ای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو در میان زنان مبارک هستی.²⁹ چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکّر شد که این چه نوع تحیّات است.³⁰ فرشته بدو گفت: ای مریم، ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای،³¹ و اینک، حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید.³² او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلیٰ، مسمّی شود، و خداوند خدا تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود.³³ و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.

³⁴ مریم به فرشته گفت: این چگونه می‌شود و حال آنکه مردی را نشناختم؟³⁵ فرشته در جواب وی گفت: روح القدس بر تو خواهد آمد و قوّت حضرت اعلیٰ بر تو سایه خواهد افکند، از آن جهت آن مولود مقدّس، پسر خدا خوانده خواهد شد.³⁶ و اینک، ایصابات از خویشان تو نیز در پیری به پسری حامله شده و این ماه ششم است، مر او را که نازاد می‌خواندند.³⁷ زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.³⁸ مریم گفت: اینک، کنیز خداوندم. مرا برحسب سخن تو واقع شود. پس

فرشته از نزد او رفت.

ملاقات مریم با ایصابات

³⁹ در آن روزها، مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه بشتاب رفت.⁴⁰ و به خانه زکریا درآمده، به ایصابات سلام کرد.⁴¹ و چون ایصابات سلام مریم را شنید، بچه در رحم او به حرکت آمد و ایصابات به روح القدس پر شده،⁴² به آواز بلند صدا زده گفت: تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو.⁴³ و از کجا این به من رسید که مادر خداوند من، به نزد من آید؟⁴⁴ زیرا اینک، چون آواز سلام تو گوش زد من شد، بچه از خوشی در رحم من به حرکت آمد.⁴⁵ و خوشحال او که ایمان آورد، زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.

سرود مریم

⁴⁶ پس مریم گفت: جان من خداوند را تمجید می‌کند،⁴⁷ و روح من به رهاننده من خدا بوجد آمد،⁴⁸ زیرا بر حقارت کنیز خود نظر افکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند،⁴⁹ زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است،⁵⁰ و رحمت او نسل بعد نسل است بر آنانی که از اومی‌ترسند.⁵¹ به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت.⁵² جباران را از تختها به زیر افکند و فروتنان را سرافراز گردانید.⁵³ گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود و دولت‌مندان را تهیدست رد نمود.⁵⁴ بنده خود اسرائیل را یاری کرد، به یادگاری رحمتی خویشت،⁵⁵ چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به ذریه او تا ابدالآباد.⁵⁶ و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند، پس به خانه خود مراجعت کرد.

تولد یحیی

⁵⁷ اما چون ایصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد.⁵⁸ و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده، با او شادی کردند.⁵⁹ و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریا را بر او می‌نهادند.⁶⁰ اما مادرش ملتفت شده، گفت: نی، بلکه به یحیی نامیده می‌شود.⁶¹ به وی گفتند: از قبیله تو هیچ‌کس این اسم را ندارد.⁶² پس به پدرش اشاره

Galilee, named Nazareth,²⁷ To a virgin espoused to a man whose name was Joseph, of the house of David; and the virgin's name was Mary.²⁸ And the angel came in unto her, and said, Hail, thou that art highly favoured, the Lord is with thee: blessed art thou among women.²⁹ And when she saw him, she was troubled at his saying, and cast in her mind what manner of salutation this should be.³⁰ And the angel said unto her, Fear not, Mary: for thou hast found favour with God.³¹ And, behold, thou shalt conceive in thy womb, and bring forth a son, and shalt call his name JESUS.³² He shall be great, and shall be called the Son of the Highest: and the Lord God shall give unto him the throne of his father David.³³ And he shall reign over the house of Jacob for ever; and of his kingdom there shall be no end.³⁴ Then said Mary unto the angel, How shall this be, seeing I know not a man?³⁵ And the angel answered and said unto her, The Holy Ghost shall come upon thee, and the power of the Highest shall overshadow thee: therefore also that holy thing which shall be born of thee shall be called the Son of God.³⁶ And, behold, thy cousin Elisabeth, she hath also conceived a son in her old age: and this is the sixth month with her, who was called barren.³⁷ For with God nothing shall be impossible.³⁸ And Mary said, Behold the handmaid of the Lord; be it unto me according to thy word. And the angel departed from her.³⁹ And Mary arose in those days, and went into the hill country with haste, into a city of Juda;⁴⁰ And entered into the house of Zacharias, and saluted Elisabeth.⁴¹ And it

came to pass, that, when Elisabeth heard the salutation of Mary, the babe leaped in her womb; and Elisabeth was filled with the Holy Ghost: ⁴²And she spake out with a loud voice, and said, Blessed art thou among women, and blessed is the fruit of thy womb. ⁴³And whence is this to me, that the mother of my Lord should come to me? ⁴⁴For, lo, as soon as the voice of thy salutation sounded in mine ears, the babe leaped in my womb for joy. ⁴⁵And blessed is she that believed: for there shall be a performance of those things which were told her from the Lord. ⁴⁶And Mary said, My soul doth magnify the Lord, ⁴⁷And my spirit hath rejoiced in God my Saviour. ⁴⁸For he hath regarded the low estate of his handmaiden: for, behold, from henceforth all generations shall call me blessed. ⁴⁹For he that is mighty hath done to me great things; and holy is his name. ⁵⁰And his mercy is on them that fear him from generation to generation. ⁵¹He hath shewed strength with his arm; he hath scattered the proud in the imagination of their hearts. ⁵²He hath put down the mighty from their seats, and exalted them of low degree. ⁵³He hath filled the hungry with good things; and the rich he hath sent empty away. ⁵⁴He hath holpen his servant Israel, in remembrance of his mercy; ⁵⁵As he spake to our fathers, to Abraham, and to his seed for ever. ⁵⁶And Mary abode with her about three months, and returned to her own house. ⁵⁷Now Elisabeth's full time came that she should be delivered; and she brought forth a son. ⁵⁸And her neighbours and her cousins heard how the Lord had shewed great mercy upon her;

کردند که، او را چه نام خواهی نهاد؟ ⁶³او تخته‌های خواسته بنوشت که: نام او یحیی است! و همه متعجب شدند. ⁶⁴در ساعت، دهان و زبان او باز گشته، به حمد خدا متکلم شد. ⁶⁵پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت. ⁶⁶و هر که شنید، در خاطر خود تفکر نموده، گفت: این چه نوع طفل خواهد بود؟ و دست خداوند با وی می‌بود.

سرود و نبوت زکریا

⁶⁷و پدرش زکریا از روح‌القدس پر شده، نبوت نموده، گفت: ⁶⁸خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد ⁶⁹و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانه بنده خود داود. ⁷⁰چنانچه به زبان مقدسین گفت که، از بدو عالم انبیای او می‌بودند، ⁷¹رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند، ⁷²تا رحمت را بر پدران ما بجا آرد و عهد مقدس خود را تذکر فرماید، ⁷³سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد، ⁷⁴که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بیخوف عبادت کنیم، ⁷⁵در حضور او به قدوسیّت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود. ⁷⁶و تو ای طفل، نبی‌حضرت اعلیٰ خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را مهیا سازی، ⁷⁷تا قوم او را معرفت نجات دهی، در آمرزش گناهان ایشان. ⁷⁸به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلیٰ از ما تفقد نمود، ⁷⁹تا ساکنان در ظلمت و ظلّ موت را نور دهد و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید.

⁸⁰پس طفل نمو کرده، در روح قوی می‌گشت و تا روز ظهور خود برای اسرائیل، در بیابان بسر می‌برد.

and they rejoiced with her.⁵⁹ And it came to pass, that on the eighth day they came to circumcise the child; and they called him Zacharias, after the name of his father.⁶⁰ And his mother answered and said, Not so; but he shall be called John.⁶¹ And they said unto her, There is none of thy kindred that is called by this name.⁶² And they made signs to his father, how he would have him called.⁶³ And he asked for a writing table, and wrote, saying, His name is John. And they marvelled all.⁶⁴ And his mouth was opened immediately, and his tongue loosed, and he spake, and praised God.⁶⁵ And fear came on all that dwelt round about them: and all these sayings were noised abroad throughout all the hill country of Judaea.⁶⁶ And all they that heard them laid them up in their hearts, saying, What manner of child shall this be! And the hand of the Lord was with him.⁶⁷ And his father Zacharias was filled with the Holy Ghost, and prophesied, saying,⁶⁸ Blessed be the Lord God of Israel; for he hath visited and redeemed his people,⁶⁹ And hath raised up an horn of salvation for us in the house of his servant David;⁷⁰ As he spake by the mouth of his holy prophets, which have been since the world began:⁷¹ That we should be saved from our enemies, and from the hand of all that hate us;⁷² To perform the mercy promised to our fathers, and to remember his holy covenant;⁷³ The oath which he sware to our father Abraham,⁷⁴ That he would grant unto us, that we being delivered out of the hand of our enemies might serve him without fear,⁷⁵ In holiness and righteousness before

him, all the days of our life.⁷⁶ And thou, child, shalt be called the prophet of the Highest: for thou shalt go before the face of the Lord to prepare his ways;⁷⁷ To give knowledge of salvation unto his people by the remission of their sins,⁷⁸ Through the tender mercy of our God; whereby the dayspring from on high hath visited us,⁷⁹ To give light to them that sit in darkness and in the shadow of death, to guide our feet into the way of peace.⁸⁰ And the child grew, and waxed strong in spirit, and was in the deserts till the day of his shewing unto Israel.